

تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه

الف - نظم

(۱)

برای آن که با سبک و افکار بعضی شاعران، خاصه شاعران کلاسیک ایران، اندک آشنایی حاصل کنیم، در این بخش به معرفی کوتاهی از آثار برخی از آنان می‌پردازیم و سپس نمونه‌هایی از شعر آنان به دست می‌دهیم تا دانش‌آموزان بتوانند با مطالعه‌ی آن به سبک و شیوه‌ی شاعر و اندیشه‌ی او تا حدی پی ببرند، و به نقد آن بپردازند.

شاهنامه‌ی فردوسی

شاهنامه‌ی فردوسی، شاهکار آثار حماسی ملی ایران و یکی از عالی‌ترین نمونه‌های شعر ساده و روان به سبک خراسانی است. نظم این اثر بزرگ در سال ۳۶۵ یا ۳۷۰ هجری شروع می‌شود و پس از سی و پنج سال یعنی به سال ۴۰۰ یا اندکی بعد از آن به پایان می‌رسد. موضوع این شاهکار جاودان، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ساسانیان به دست مسلمانان است و بر روی هم به سه دوره‌ی اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود.

دوره‌ی اساطیری از عهد کیومرث تا ظهور فریدون ادامه دارد. در این عهد از پادشاهانی مانند کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید سخن به میان می‌آید. تمدن ایرانی در این زمان تکوین می‌یابد. کشف آتش، جدا کردن آهن از سنگ، و رشتن و بافتن و کشاورزی کردن و امثال آن در این دوره صورت می‌گیرد. در این عهد جنگ‌ها غالباً جنگ‌های داخلی است و جنگ با دیوان - بعضی احتمال داده‌اند که منظور از دیوان،

بومیان فلات ایران بوده‌اند که با آریایی‌های مهاجم همواره تا مدتی جنگ و ستیز داشته‌اند - و منکوب کردن آن‌ها بزرگ‌ترین مشکل عصر بوده است. در پایان این عهد، ضحاک دشمن پاکی و سمبول بدی به حکومت می‌نشیند، اما سرانجام پس از هزارسال^۱، فریدون به یاری کاوه‌ی آهنگر و حمایت مردم، او را از میان می‌برد و دوره‌ی جدید آغاز می‌شود.

دوره‌ی پهلوانی یا حماسی از پادشاهی فریدون شروع می‌شود. ایرج، منوچهر، نوذر، زاب و گرشاسب به ترتیب به پادشاهی می‌نشینند. جنگ‌های میان ایران و توران آغاز می‌شود. پادشاهان کیانی مانند کیکاووس، کیخسرو و سپس لهراسب و گشتاسب روی کار می‌آیند. در این عهد دلاورانی مانند زال، رستم، گودرز، طوس، بیژن، سهراب و امثال آنان ظهور می‌کنند.

سیاوش پسر کیکاووس به دست افراسیاب کشته می‌شود و رستم به خون‌خواهی او به توران زمین می‌رود و انتقام خون سیاوش را از افراسیاب می‌گیرد. در زمان پادشاهی گشتاسب زرتشت پیغمبر ظهور می‌کند و اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود. مدتی پس از کشته شدن اسفندیار، رستم نیز به دست برادر خود «شغاد» از بین می‌رود و سیستان به دست بهمن پسر اسفندیار با خاک یکسان می‌گردد، و با مرگ رستم دوره‌ی پهلوانی به پایان می‌رسد.

دوره‌ی تاریخی با ظهور بهمن آغاز می‌شود، و پس از بهمن، همای و سپس داراب و دارا پسر داراب به پادشاهی می‌نشینند. در این زمان اسکندر مقدونی به ایران حمله می‌کند و دارا را که همان داریوش سوم است می‌کشد و به پادشاهی می‌نشیند. پس از اسکندر دوره‌ی پادشاهی اشکانیان در ایاتی چند بیان می‌گردد و سپس ساسانیان روی کار می‌آیند و آن‌گاه حمله‌ی مسلمانان پیش می‌آید و با شکست ایرانیان شاهنامه به پایان می‌رسد.

فردوسی در تدوین شاهنامه از مآخذی چند استفاده کرده است که در درجه‌ی اول شاهنامه‌ی منشور ابو منصور را می‌توان نام برد. شاهنامه‌ی فردوسی که قریب شصت هزار بیت دارد در واقع سند ملیّت و قومیت ایرانیان و پشتوانه‌ی بزرگ زبان فارسی است و نه تنها از لحاظ تاریخی و ملی بلکه از جهت هنری و فنی بزرگ‌ترین اثر ادبی به شمار می‌رود.

۱- منظور از «هزار» در اینجا کثرت است نه عدد واقعی

در طی این منظومه‌ی بزرگ چندین حماسه‌ی کامل و عالی مانند داستان ایرج، داستان سیاوش، داستان سهراب، داستان فرود و اسفندیار را می‌توان دید که با بهترین حماسه‌های جهان پهلو می‌زنند. عظمت همین حماسه‌ها باعث شده است که شاهنامه در ردیف عالی‌ترین آثار حماسی جهان قرار گیرد. هدف فردوسی از تدوین شاهنامه گذشته از احیای زبان فارسی، تقویت روحیه‌ی مبارزه‌جویی با بیگانگان و بیگانه‌پرستان و مقاومت در برابر دشمنان بوده است. به همین دلیل است که می‌بینیم همه جا در شاهنامه محرک اصلی جنگ، حس افتخار و عشق به آزادی و یا حس انتقام است. یک جا کین ایرج در میان است و جای دیگر خون سیاوش. یک جا مرزهای ایران در خطر است و جای دیگر دین در شرف زوال و نابودی است. در شاهنامه، همه جا، احساسات عمیق وطنی در کنار تعالیم لطیف اخلاقی جلوه‌گر است.

شیوه‌ی بیان و سخن فردوسی استواری و جزالتی خاص دارد. قدرتی که وی در آوردن تعبيرات گوناگون دارد، نوعی عظمت به کلام او می‌بخشد. آفریدن معانی و آوردن وصف‌ها و تشبیه‌های طبیعی شعر فردوسی را ممتاز کرده است. ابیات سست و لغات عربی و کلمات نامأنوس فارسی و نیز لغات و اصطلاحات تازی در کلام فردوسی بسیار اندک است. در توصیف مناظر و نمودن احوال و حتی بیان حکمت و عبرت نیز از دقایق بلاغت هیچ فروگذار نکرده است و با آن که سبک کلی شعر او خراسانی است اما می‌توان او را صاحب سبکی ممتاز به شمار آورد که با شعر دیگران فرق بسیار دارد. شاهنامه نه تنها از جهت تنظیم و ترکیب و تلفیق داستان‌ها به نوعی وحدت و تمامیت هنری نزدیک می‌شود بلکه از لحاظ بیان و زبان شاعرانه یعنی شکل ظاهری و شکل ذهنی شعر اهمیتی خاص دارد که در اینجا مجال بحث آن نیست. اینک جنگ رستم و اشکبوس را که قبلاً خوانده‌اید، یکبار دیگر از زاویه‌ی نقد ادبی بررسی و تحلیل نمایید.

جنگ رستم با اشکبوس

همی بر خروشید بر سان کوس
سر هم نبرد اندر آرد به گرد
ز جولان او در جهان گرد خاست

دلیری که بُد نام او اشکبوس
بیامد که جوید ز ایران نبرد
زگردان ایران هم‌آورد خواست

بشد تیز رهّام با خود و گبر
در آویخت رهّام با اشکبوس
بر آن نامور تیر باران گرفت
جهان جوی در زیر پولاد بود
برآمیخت رهّام گرز گران
نَبْد کارگر گرز بر ترگ اوی
به گرزگران دست برد اشکبوس
بزد گرز بر ترگ رهّام گُرد
چو رهّام گشت از کشانی ستوه
ز قلب سپه اندر آشفّت طوس
تهمتن برآشفّت و با طوس گفت
به می در، همی تیغ بازی کند
تو قلب سپه را به آیین بدار
کمان را به بازو به زه برفکنند
یکی تیر در دست رنگ آبنوس
خروشید کای مرد جنگ آزمای
کشانی بخندید و خیره بماند
بدو گفت خندان که نام تو چیست؟
تهمتن چنین داد پاسخ که نام
مرا مام من نام مرگ تو کرد
کشانی بدو گفت بی بارگی
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی
پیاده ندیدی که جنگ آورد
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ
هم اکنون تو را ای نَبْرده سوار
پیاده مرا زان فرستاد طوس
کشانی بدو گفت کویت سلیح؟

همی گرد رزم اندر آمد به ابر
برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس
کمانش کمین سواران گرفت
به خفتانش بر، تیر چون باد بود
غمی شد ز پیکار دست سران
اگر چند، می جست خود مرگ اوی
زمین آهنین شد، سپهر آبنوس
کله خود او گشت از آن زخم خرد
بپیچید از او روی و شد سوی کوه
بزد اسب کآید بر اشکبوس
که رهّام را جام باده آست جفت
میان یلان سرفرازی کنند
من اکنون پیاده کنم کارزار
به بند کمر بر بزد تیر چند
خرامید و آمد بر اشکبوس
هماوردت آمد، مرو باز جای
عنان را گران کرد و او را بخواند
تن بی سرت را که خواهد گریست؟
چه پرسی؟ که هرگز نبینی تو کام
زمانه مرا پتکِ ترگ تو کرد
به کشتن دهی تن به یکبارگی
که ای بیهده مرد پرخاش جوی
سر سرکشان زیر سنگ آورد؟
سوار اندر آیند هر سه به جنگ؟
پیاده بیاموزمت کارزار
که تا اسب بستانم از اشکبوس
نبینم همی جز فسوس و مزیح^۱

بدو گفت رستم که تیر و کمان
چو نازش به اسب گران مایه دید
یکی تیر زد بر بر اسب اوی
بخندید رستم به آواز گفت
سزد گر بگیری سرش در کنار
که نازیدنت بود با او بسی
کمان را به زه کرد پس اشکبوس
به رستم پس آن گه ببارید تیر
همی رنجه داری تن خویش را
تہمتن به بند کمر برد چنگ
خدنگی بر آورد پیکان چو آب
بمالید چاچی کمان را به دست
ستون کرد چپ را و خم کرد راست
چو سوفارش آمد به پهنای گوش
ببوسید پیکان سرانگشت او
چو زد تیر بر سینه‌ی اشکبوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده
کشانی هم اندر زمان جان بداد

رباعیات خیام

رباعیات خیام از بهترین رباعیات فارسی است که افکار و اندیشه‌های فلسفی را با زبانی شیوا و روان و دلکش بازگو می‌کند. شک نیست شاعران فارسی زبان پیش از خیام به سرودن رباعی می‌پرداختند، اما پس از خیام قالب رباعی در اختیار محتوای خیام‌وار قرار می‌گیرد.

خیام از دانشمندان و حکما و ریاضی‌دانان او آخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. ظاهراً در دوران حیات خود به شاعری شهرت نداشته و بیشتر او را به عنوان منجم و طبیب

و ریاضی‌دان می‌شناخته‌اند. نظامی عروضی صاحب چهارمقاله، او را به‌عنوان ستاره‌شناس معرفی می‌کند و در مقالت سوم (نجوم) از او سخن به میان می‌آورد. ابوالحسن علی بن زید بیهقی صاحب کتاب «تاریخ بیهق» نیز از خیام به‌عنوان یک دانشمند و فیلسوف یاد می‌کند. قدیم‌ترین کسانی که از خیام به‌عنوان شاعر سخن گفته‌اند یکی «شهرزوری» است در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در کتاب «تاریخ الحکما» و دیگر «شیخ نجم‌الدین رازی» صاحب کتاب «مرصادالعباد» در اوایل قرن هفتم. از این قراین برمی‌آید که خیام از اوایل قرن هفتم به شاعری شهرت یافته و رباعیات او بر سر زبان‌ها افتاده است.

تعداد رباعیاتی که از خیام بازمانده است کاملاً روشن نیست. محمد علی فروغی در مقدمه‌ای که بر مجموعه‌ی رباعیات خیام نوشته است بر روی هم رباعیات اصیل او را بیش از ۶۶ نمی‌داند، با این همه در همان مجموعه ۱۷۸ رباعی را به نام خیام چاپ کرده است. دیگران نیز تعداد درستی از رباعیات خیام ارائه نمی‌دهند. با این همه آنچه به نام خیام شهرت یافته است، چه آنچه مورد توجه «فیتزجرالد» انگلیسی بوده است و چه آنچه دانشمندان ایرانی و خاورشناسان معروف پس از تحقیقات فراوان به نام خیام انتشار داده‌اند، کلامی است شورانگیز و لطیف و ساده و روان. نه تکلفات قصیده سرایان در آن‌ها دیده می‌شود و نه استعارات و مبالغات شاعران عصر. از سراسر آن‌ها بوی صدق و صفا شنیده می‌شود. صدق و صفای کسی که ریاورزی و پرده‌پوشی نمی‌کند و هرچه را به حس و عقل خود درمی‌یابد بدون بیم و هراس و بی‌هیچ روی و ریا بیان می‌دارد.

اینک برای آشنایی با افکار خیام و شیوه‌ی بیان او چند رباعی ذکر می‌شود:

ای دل زغبار جسم اگر پاک شوی تو روح مجردی بر افلاک شوی
 عرش است نشیمن تو شرم‌ت بادا کآیی و مقیم خطه‌ی خاک شوی

**

تا در تن توست استخوان و رگ و بی از خانه‌ی تقدیر منه بیرون پی
 گردن منه ار خصم بود رستم زال منت مکش ار دوست بود حاتم طی

**

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای بنشسته همی گفت که کوکو، کوکو

**

چون جود ازل بود مرا انشا کرد بر من ز نخست درس عشق املا کرد
آن‌گاه قراضه ریزه‌ی قلب مرا مفتاح در خزائن معنا کرد

**

افسوس که نامه‌ی جوانی طی شد وان تازه بهار زندگانی دی شد
حالی که ورا نام جوانی گفتند معلوم نشد که او کی آمد کی شد

**

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه‌گری؟
یعنی که نمودند در آینه‌ی صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

**

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش، دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
هریک به زبان حال با من گفتند: کوکوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش؟

نظامی و خسرو و شیرین

اگر بخواهیم شعر غنایی داستانی را در زبان فارسی مورد مطالعه قرار دهیم، شاید آثار نظامی خاصه خمسه‌ی او بهترین و عالی‌ترین نمونه‌ی آن به‌شمار می‌آید. نظامی شاعر آذربایجان، شاعری است که شیوه‌ی عراقی را در قالب مثنوی و داستان در ادب فارسی وارد می‌کند. وی در اوایل قرن ششم در گنجه متولد می‌شود و پس از هشتاد و چهار سال عمر سرانجام در اوایل قرن هفتم (۶۱۴ یا ۶۱۹) از دنیا می‌رود.

نظامی نه شاعر قصیده است و نه شاعر غزل. او داستان سراسر و در این فن قدرت و استعداد خود را نشان داده است. وی پنج مثنوی مشهور دارد به نام پنج گنج که آن‌ها را خمسه نیز می‌گویند. قدیم‌ترین مثنوی‌های نظامی مخزن الاسرار است و بهترین آن‌ها خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه نیز از مثنوی‌های خمسه است که هر یک ارزش و اهمیت خاصی دارد.

مخزن الاسرار مثنوی کوتاه و مختصری است مشتمل بر ۲۲۶ بیت و حاوی

اندیشه‌هایی است در باب زهد و عرفان در بیست مقاله که در هر مقاله ضمن شرح عنوان مقاله، یک داستان کوتاه اما پرمایه و دلنشینی می‌آورد و بدین وسیله اندیشه‌های خود را بهتر جلوه می‌دهد و به خواننده القا می‌نماید.

لیلی و مجنون سرگذشت عشقی است پرشور که بین جوانی به نام قیس بنی عامر و دختری لیلی نام به وجود می‌آید، اما به علت اختلاف و دشمنی که میان دو خانواده‌ی آنان وجود دارد، عشق آن دو به ناکامی می‌کشد. بدین ترتیب که لیلی را به زور به خانه‌ی شوهر نادلخواه یعنی ابن سلام می‌فرستند و قیس از عشق لیلی، مجنون وار سر به بیابان می‌گذارد و با دد و دام مانوس و همدل می‌شود. عشق چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد می‌کند که نه خبر وفات پدر و مادر و نه مرگ ابن سلام هیچ کدام نمی‌تواند او را از حال خود باز دارد. سرانجام پس از چندی لیلی می‌میرد و مجنون چون بر سر تربت او می‌رسد جان به دوست می‌سپارد و ماجرای این دو دلداده به پایان می‌آید.

«هفت گنبد» یا «هفت پیکر» داستان شادخواری‌ها و کام‌روایی‌های بهرام گور است و «اسکندرنامه» نیز داستان اسکندر است با دارا که نظامی روایات مختلف را در هم می‌آمیزد و از اسکندر حکیمی جهان دیده و سرداری فاتح خلق می‌کند.

اما مهم‌ترین اثر نظامی خسرو و شیرین است. خسرو و شیرین در ۶۵۰ بیت سروده شده است. این داستان سرگذشت عشق پرماجری است بین خسرو پسر هرمز ساسانی و شیرین برادرزاده‌ی بانوی ارمن. در آغاز داستان، شاپور ندیم خاص خسرو، وی را از وجود شیرین دختر زیبای ارمن آگاه می‌سازد و سپس به دستور خسرو به جست و جوی او می‌پردازد و او را از عشق خسرو می‌آگاهاند. شیرین برای دیدن خسرو به مداین می‌آید. اما در این زمان خسرو بر اثر اختلاف با پدرش هرمز از مداین خارج می‌شود، در بین راه اتفاقاً به هم می‌رسند اما یکدیگر را نمی‌شناسند. در هر حال ماجراهای عاشقانه‌ی فراوانی میان این دو دلداده درمی‌گیرد. خسرو از طرفی چون با مریم دختر قیصر روم ازدواج کرده است نمی‌تواند بنا به تعهدی که سپرده است با زن دیگری به‌طور رسمی ازدواج کند و شیرین نیز از آن جا که زنی است پاک و عفیف نمی‌خواهد خود را به عشق ناپاک، آلوده سازد.

سرانجام وقتی مریم می‌میرد خسرو به شیرین می‌رسد. اما پایان ماجرا بسیار تلخ و غم‌انگیز است. بدین معنی که خسرو به دست فرزند خود شیرویه کشته می‌شود و شیرین

شب هنگام به دخمه‌ی خسرو می‌رود و در کنار مرده‌ی خسرو پهلوی خود را می‌درد و در کنار او جان می‌دهد.

این داستان از جمله داستان‌های اواخر عهد ساسانی است که در کتب قدیم و همچنین در شاهنامه‌ی فردوسی البته با روایتی دیگر آمده است. در این روایات قدیم شیرین یک کنیزک ارمنی است که در زمان هرمز عاشق خسرو است و بعدها وقتی خسرو به پادشاهی می‌رسد، شیرین از زنان مشهور حرم سرای خسرو می‌شود.

شعر نظامی سرشار از تشبیهات و توصیفات زیبا و هنرمندانه است. او در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر و ریزه‌کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به‌کاربردن صورت‌های ذهنی^۱ در شمار کسانی است که بعد از خود نظیر نیافته است. با این همه به علت یافتن معانی تازه و ابداع ترکیبات جدید، گاه کلام او گرفتار ابهام می‌شود و از آن‌جا که شاعر در به‌کاربردن لغات عربی و اصطلاحات علوم و اصول و مبانی فلسفه و معارف اسلامی گاه افراط می‌کند، شعر او غالباً چنان دشوار و پیچیده می‌شود که جز با تفسیر دقیق، درک آن امکان‌پذیر نیست. اینک برای آشنایی با شیوه‌ی نظامی که از شاعران بزرگ سبک عراقی است به ذکر نمونه‌ای چند از کتاب خسرو و شیرین می‌پردازیم:

نیایش شیرین

چو شیرین کیمیای صبح دریافت

از آن سیماب‌کاری^۲ روی برتافت

شکیباییش مرغان را پر افشاند

خروس «الصبر مفتاح الفرج» خواند

شبستان را به روی خویشتن رفت

به زاری با خدای خویشتن گفت

۱- Image

۲- سیماب‌کاری: اضطراب و پریشانی

خداوندا شبم را روز گردان
چو روزم بر جهان پیروز گردان
شبی دارم سیاه از صبح نومید
درین شب روسپیدم کن چو خورشید
غمی دارم هلاک شیر مردان
برین غم چون نشاطم چیرگردان
ندارم طاقت این کوره‌ی تنگ
خلاصی ده مرا چون لعل ازین سنگ
تویی یاری رس فریاد هر کس
به فریاد من فریاد خوان رس
به آب دیده‌ی طفلان محروم
به سوز سینه‌ی پیران مظلوم
به بالین غریبان بر سر راه
به تسلیم اسیران در بن چاه
به داور داور فریاد خواهان
به یارب یارب صاحب گناهان
به دامن پاکی دین پرورانت
به صاحب سرّی پیغمبرانت
به محتاجان در بر خلق بسته
به مجروحان خون بر خون نشسته
به دور افتادگان از خان و مان‌ها
به واپس ماندگان از کاروان‌ها
به وردی کز نوآموزی برآید
به آهی کز سر سوزی برآید
به ریحانِ نثار اشک ریزان
به قرآن و چراغ صبح خیزان

به نوری کز خلاق در حجاب است
 به انعامی که بیرون از حساب است
 به مقبولانِ خلوتِ برگزیده
 به معصومان آرایش ندیده
 بدان آه پسین کز عرش پیش است
 بدان نام مهین کز عرش بیش است
 که رحمی بردل پرخونم آور
 وزین غرقاب غم بیرونم آور

خودآزمایی

- ۱- موضوع شاهنامه چیست؟
- ۲- شاهنامه به چند دوره تقسیم شده است؟
- ۳- آیا دوره‌ی پهلوانی مفصل‌ترین و بهترین قسمت شاهنامه است؟
- ۴- چند تراژدی مهم از شاهنامه را نام ببرید.
- ۵- هدف فردوسی از سرودن شاهنامه چه بوده است؟
- ۶- شاهنامه از جهت شکل ظاهری و شکل ذهنی چه اهمیتی دارد؟
- ۷- خصایص سبکی را از لحاظ شکل ظاهری در قطعه‌ی «جنگ رستم و اشکبوس» نشان دهید.
- ۸- قطعه‌ی «جنگ رستم و اشکبوس» را از لحاظ شکل ذهنی و توصیف و نیز از جهت گفت‌وگوهایی که میان پهلوانان درمی‌گیرد نقد کنید.
- ۹- نظامی عروضی درباره‌ی خیام چه می‌گوید؟
- ۱۰- از چه زمانی خیام به نام شاعر شهرت می‌یابد و چه کسانی نخستین بار از وی به‌عنوان شاعر یاد می‌کنند؟
- ۱۱- «فیتز جرالده» کیست و با خیام چه ارتباطی دارد؟
- ۱۲- آیا می‌توانید بین خیام و حافظ رابطه‌ی فکری پیدا کنید؟
- ۱۳- نام قدیم‌ترین مثنوی‌های نظامی چیست و طرح آن چگونه است؟
- ۱۴- خلاصه‌ی داستان لیلی و مجنون را بگویید.

- ۱۵- در داستان خسرو و شیرین چه ماجراهای فرعی وارد شده است؟
- ۱۶- بین روایت نظامی با روایات دیگر چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟
- ۱۷- شعر نظامی چه خصوصیتی دارد؟
- ۱۸- آیا می‌توانید خصوصیات سبک عراقی را در شعر نظامی نشان دهید؟

تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه

الف - نظم

(۲)

مثنوی مولوی

جلال‌الدین محمد صاحب کتاب عظیم مثنوی معنوی در حدود ۶۰۴ هجری در بلخ متولد می‌شود و در همان اوان کودکی به اتفاق پدر از زادگاه خویش خارج می‌گردد و سرانجام پس از چندی با پدر به قونیه می‌رود و در آنجا رحل اقامت می‌افکند. وی پس از مرگ پدر به تدریس می‌پردازد اما در سال ۶۴۲ وقتی شمس تبریزی به قونیه می‌آید و با او برخورد می‌کند، انقلابی در روح او به وجود می‌آید و به کلی دگرگون می‌شود. ماجرای ارادت جلال‌الدین به شمس و فریفتگی او به این پیر دیرینه روز، باعث می‌شود که بسیاری از مریدان جلال‌الدین کمر به قتل شمس می‌بندند و شمس پس از چندی غایب می‌شود و جلال‌الدین در بهت و حیرت عظیم فرو می‌رود. چندی پس از غیبت شمس، صلاح‌الدین زرکوب دل مولانا را می‌رباید و پس از او حسام‌الدین چلبی. شیفتگی به همین حسام‌الدین است که باعث خلق و آفرینش مثنوی کبیر بزرگ‌ترین اثر عرفانی و انسانی می‌شود.

مثنوی کبیر کارنامه‌ی روح مردی است شیفته‌ی حقیقت در شش دفتر و در حدود بیست و شش هزار بیت. همان‌طور که از روایات برمی‌آید مولانا قبل از شروع مثنوی به مطالعه‌ی آثار عطار و سنایی رغبتی نشان می‌دهد و به خواندن مثنوی‌های این دو شاعر صوفی می‌پردازد. روزی حسام‌الدین از مولانا می‌خواهد تا کتابی به شیوه‌ی حدیقه‌ی سنایی یا منطق‌الطیر عطار به نظم آورد و مولانا در حال، از سر دستار خود کاغذی بیرون می‌آورد که در آن هجده بیت مثنوی نوشته شده است که آغازش این بیت است:

بشنو این نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

حسام‌الدین را این ابیات خوش می‌آید و از آن پس شب‌ها حسام‌الدین در محضر وی می‌نشیند و او به بدیهه‌ی خاطر، مثنوی می‌سراید و حسام‌الدین می‌نویسد و مجموع نوشته‌ها را به آواز خوب بر مولانا می‌خواند و مثنوی کبیر بدین ترتیب بدون آن که طرحی روشن و معین داشته باشد آغاز می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. پس از مدتی چون زوجه‌ی حسام‌الدین در می‌گذرد، مثنوی مدتی به تأخیر می‌افتد اما مجدداً در سال ۶۶۲ کار مثنوی دنبال می‌شود:

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء‌الحق حسام‌الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

و به دنبال آن دفتر سوم تا دفتر ششم به یاری و جذبه‌ی حسام‌الدین به وجود می‌آید. مثنوی را قرآن عجم گفته‌اند زیرا در این کتاب نزدیک ۷۴۵ حدیث نبوی تفسیر شده و ۵۲۸ آیه از آیات قرآن به طریق اشاره یا به تصریح در آن آمده است. مبنای این کتاب بر حکایت و تمثیل است، حکایت‌هایی به شیوه‌ی داستان در داستان. بدین معنی که یک اندیشه منتهی می‌شود به اندیشه‌ی دیگر و یک قصه - مثل هزار و یکشب - قصه‌ی دیگر را به دنبال می‌کشد. مثنوی با داستان «نی» آغاز می‌شود. «نی» در واقع روح سرگشته و حیران اوست که از اصل خود جدا مانده و آرزوی بازگشت بدان اصل دارد و ناله‌ی او ناله‌ی روحی سرگردان و جویای اصل است. اما چگونه می‌توان به این اصل پیوست؟ تنها راه رسیدن به این اصل عشق است، عشق سوزان، عشقی که انسان را از خود تهی کند و مانند «نی» جز ناله‌ای بر لب نداشته باشد. از این رو باید جسم را کنار گذاشت و همه روح شد، و مثنوی داستان این عشق است، داستان روح است، و داستان تهی کردن جسم است و وصول به حقیقت. او همواره می‌خواهد حقیقت واحد را در جامه‌ی تربیت و اخلاق و یا تهذیب و تزکیه‌ی نفس بشناساند و القاء کند، حقیقتی که نه تعصب آن را می‌پذیرد و نه جهل و غرور و ظاهرپرستی. حقیقتی که می‌توان با فدا کردن خود بدان نایل آمد و این فدا کردن، شوق می‌خواهد و عشق. مولوی برای القای حقیقت از تمثیل و حکایت استفاده می‌کند. این داستان‌ها البته از

منابع مختلف در ذهن مولوی راه می‌یابد، اما دو منبع اصلی قرآن است و حدیث. مولوی غالباً آنچه را از این دو منبع می‌گیرد تأویل می‌کند و تفسیر و حقیقتی را که به دنبال آن است از میان آن‌ها نشان می‌دهد. با این همه بسیاری از قصه‌ها و تمثیل‌هایی که مولوی برای تبیین مقاصد خود آورده است گذشته از آن دو منبع از بعضی کتاب‌های دیگر مانند کلیله و دمنه، آثار سنایی و عطار و نظامی و حتی از زبان عوام گرفته است. البته هدف مولوی هرگز در مثنوی ذکر قصه یا داستان نبوده است و شاید به همین جهت است که معمولاً زود از قصه می‌گذرد و به سوی اخلاق و معنی و فکر پر می‌کشد.

مولوی در مثنوی زبان ادیبانه به کار نمی‌گیرد و از آن دوری می‌گزیند و حتی قافیه‌پردازی را مانع فکر و اندیشه‌ی خود می‌داند. از این رو درباره‌ی شعر ادیبانه نمی‌اندیشد، شعر برای او قالب نیست و حتی مواد اولیه و اسباب و فرم به هیچ وجه جلوه‌ای ندارد. آنچه در شعر مولوی اهمیت و جلوه دارد فکر است و معنویت و عشق... او در باب جهان، خدا، روح و معاد، سخن می‌گوید و مقام انسان و انسانیت را توجیه می‌کند. حدود جبر و اختیار را بازگو می‌کند و سرمنزل فنا را تصویر می‌نماید. مثنوی جلوه‌گاه طبیعت و انسان است. طبیعتی که همه چیز آن جان دارد و روح و حس، طبیعتی که در آن ابر و باد و گل و گیاه و نسیم و شکوفه همه روح دارند. همه فکر می‌کنند. هر جانور یا پرنده‌ای پیام‌آور فکری است. طوطی کار پاکان را از خود قیاس می‌گیرد و شغال در خم رنگ می‌رود و دعوی طاووسی می‌کند. باز در میان جفدان و آهو در اصطبل خران از نشستن بر بازوی شاه و دویدن در دشت فراخ یاد می‌کند.

در مثنوی طبیعت جلوه‌گاه خداست. در سراسر کاینات جز خدا هیچ نیست و انسان نیز همه جا با طبیعت با اشیا و کاینات می‌آمیزد و اتحاد و اتصال می‌یابد. اما این اتصال انسان به طبیعت برای وصول او به حقیقت است و اتصال او به حق که از طریق عشق حاصل می‌شود. با این همه عشق از نظر او نه تسلیم محض است به خیال و گرایش به فقر و عزلت و رهبانیت و نه ترک شریعت است. او نه تندروی‌های صوفیان را می‌پسندد و نه خشکی زاهدان را. عشق را زاده‌ی کشش معشوق می‌داند و جذبه‌ی حق را برای این راه تنها شرط می‌شناسد، و آن را دور از رنگ و دو رنگی می‌شناسد و خالی از جنگ و ستیز و تعصب. او لذات جسمانی را در مقابل لذات معنوی بی‌ارزش می‌شناسد و تأکید می‌کند که باید غبار

هوا و شهوت را برای رسیدن به حقیقت از جان خود پاک کرد. از این رو گاه یک مربی اخلاق می‌شود و گاه یک فیلسوف و گاه عارف و این همه را در شعر و عشق خلاصه می‌کند. اینک نمونه‌ای از مثنوی مولوی :

رومیان و چینیان

چینیان گفتند ما نقاش تر
گفت سلطان امتحان خواهم درین
چینیان و رومیان بحث آمدند
چینیان گفتند یک خانه به ما
بود دو خانه مقابل در به در
چینیان صد رنگ از شه خواستند
هر صباحی از خزینه رنگ‌ها
رومیان گفتند نی لون و نه رنگ
در فرو بستند و صیقل می‌زدند
از دو صدرنگی به بی‌رنگی‌هی است
هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب
چینیان چون از عمل فارغ شدند
شه درآمد دید آن جا نقش‌ها
بعد از آن آمد به سوی رومیان
عکس آن تصویر و آن کردارها
هرچه آن جا دید این جا به نمود
رومیان آن صوفیان‌اند ای پدر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها
آن صفای آینه لاشک دل است
صورت بی صورت بی حدّ غیب
اهل صیقل رسته‌اند از بو و رنگ

رومیان گفتند ما را کَر و فر
کز شماها کیست در دعوی گزین
رومیان از بحث در مکث آمدند
خاصه بسپارید و یک آن شما
ز آن یکی چینی ستد رومی دگر
شه خزینه باز کرد آن تا ستند
چینیان را راتبه بود از عطا
درخور آید کار را جز دفع زنگ
همچو گردون ساده و صافی شدند
رنگ چون ابرست و بی‌رنگی مهی است
آن زاختر بین و ماه و آفتاب
از پی شادی دهل‌ها می‌زدند
می‌ربود آن عقل را وقت لقا
پرده را برداشت رومی از میان
زد برین صافی شده دیوارها
دیده را از دیده خانه می‌ربود
بی ز تکرار و کتاب و بی‌هنر
پاک زآز و حرص و بخل و کینه‌ها
کاو نقوش بی‌عدد را قابل است
ز آینه‌ی دل دارد آن موسی به جیب
هر دمی بینند خوبی بی درنگ

نقش و قشر و علم را بگذاشتند	رایت علم الیقین افراشتند
رفت فکر و روشنایی یافتند	نحر و بحر آشنایی یافتند
مرگ کاین جمله ازو در وحشت اند	می کنند این قوم بر وی ریش خند

غزلیات حافظ

حافظ بزرگ‌ترین غزل‌سرای قرن هشتم است، وی در اوایل قرن هشتم یعنی به سال ۷۲۶ هجری در شیراز به دنیا می‌آید و در اواخر آن قرن یعنی ۷۹۱ وفات می‌کند. در تمام مدت زندگی در شیراز می‌ماند و جز برای یکی دو مسافرت کوتاه شیراز را ترک نمی‌کند. او از همان اوان جوانی مایه‌های عمده‌ی شعر خود را به دست می‌آورد.

مطالعه‌ی فراوان قرآن وی را به مطالعه‌ی ادبیات عربی و علوم بلاغی می‌کشاند و سپس به مطالعه‌ی فلسفه و عرفان و علوم زمان می‌پردازد، هم حافظ قرآن می‌شود و هم عالم و فیلسوف زمان. با این همه برای حافظ هیچ چیز مثل شعر و دنیای اندیشه‌های شاعرانه، جاذبه و کشش ندارد، او همه چیز را از دیدگاه دنیای شعر می‌نگرد. نه قیل و قال مدرسه می‌تواند او را به خود جذب کند و نه علم و فضلی که چهل سال در آن سعی کرده است^۱. او دفتر شعر را بر همه‌ی این‌ها ترجیح می‌دهد و دنیای شعر را برتر و لذت‌بخش‌تر از هر چیز می‌داند:

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است

حافظ از آن‌جا که شیراز را با تمام وجود دوست دارد، در تمام وقایع و حوادثی که در آن شهر و برای آن شهر رخ می‌دهد خود را سهیم می‌داند. از این رو نه تنها شاعری است اهل علم و فضل و عرفان بلکه شخصی است که نمی‌تواند اوضاع سیاسی و اجتماعی شیراز را نادیده انگارد. وقتی شیخ ابواسحاق فارس را مدت سیزده سال در عین امنیت و آسودگی اداره می‌کند و مردم بی‌دغدغه‌ی خاطر به زندگی خود ادامه می‌دهند، حافظ نیز این آسودگی و آزادی را ارج می‌نهد و ابواسحاق را که خود جوانی خوش ذوق و شاعر پیشه است می‌ستاید. اما وقتی محمد مبارزالدین بر فارس غلبه می‌کند و شیخ ابواسحاق را بر دروازه‌ی شهر به دار می‌آویزد و شهر را در میان رعب و وحشت و خشونت و تعصب غرقه می‌سازد، حافظ

۱- علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد

بر نمی‌تابد و دنیای ساخته‌ی مبارزالدین را — که بدو لقب محتسب می‌دهد — دنیایی سرد و خشن می‌بیند و به رد و انکار آن می‌پردازد و با ریا و تزویر و عوام‌فریبی و دروغ و دورویی که زاده‌ی حکومت محتسب است به مبارزه برمی‌خیزد و با کلامی تلخ و گزنده و سرشار از طنز و استهزا محیط ساخته‌ی خشونت محتسب را به باد انتقاد می‌گیرد.

با این همه، حافظ محیط فارس را پس از ابواسحاق محیطی مساعد نمی‌بیند و هرچند که گاه از شاه شجاع، جانشین محتسب تعریف و تمجید می‌کند اما محیطی که زهد ریایی و تعصب و جهل عوام آن‌را چنان سرد و بی‌روح کرده است دیگر برای حافظ چندان مایه‌ی خشنودی نیست و شاه شجاع که هر دم به لونی می‌گردد هرگز نمی‌تواند حافظ را راضی نگه دارد. از این رو شیراز برای حافظ طاقت‌فرسا می‌شود و ناچار پس از چهل سال زندگی آن شهر را می‌نکوهد و هوس می‌کند به دیاری دیگر رخت کشد:

چل سال پیش رفت که من لاف می‌زنم

کز چاکران پیر مغان کم‌ترین منم

آب و هوای فارس عجب سفله‌پرور است

کو مهرهی که خیمه‌ازین خاک بر کنم

حیف است بلبلی چومن اکنون در این قفس

با این زبان عَدْبُ که خامش چو سوسنم

او نومیدانه خود را به صبر و شکیبایی و تحمل زندگی سخت و طاقت‌فرسا می‌خواند:

ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش

باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش

ای دل صبور باش که آن یار تند خوی

بسیار تند روی نشیند زبخت خویش

خواهی که سخت‌وسست جهان بر تو بگذرد

بگذرز عهد‌سست و سخن‌های سخت خویش

دوره‌ی شاه شجاع دوره‌ی تکفیر حافظ است و آزار او. نه تنها خود شاه شجاع که خاصه پس از برگشت از کرمان محتسب تازه‌ای شده است، در صدد آزار حافظ برمی‌آید بلکه زاهدان ریاکار و متملق دستگاه او همواره در صدد تکفیر حافظ‌اند و آزار او. و این

فریاد حافظ است که در سراسر دنیای پرتعصب قرن می پیچد.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست

غرّه مشو که گره‌ی زاهد نماز کرد

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

بیهوده نیست که وقتی شاه شجاع در سال ۷۸۶ می میرد و شاه منصور جای او را

می گیرد، حافظ اظهار خشنودی می کند و منصور را «حرز» جان خود می داند که در پناه

او از دشمنان در امان خواهد بود.

اما دوران منصور دیگر حافظ پیر و سال خورده شده است و از طرفی خود منصور

نیز با حمله‌ی تیمور مواجه می شود و چند سالی پس از این ماجرا حافظ پیر و خسته رخت

از این سرای فانی می کشد و به دنیای واقعی خود پای می نهد.

شعر حافظ ستایش آزادگی است و همین آزادگی است که او را به لقب «رند» معروف

کرده است، و شعر او را «رندانه» می خوانند. او آزادگی را می ستاید و برای به دست آوردن

آن می کوشد. در تلاش و مبارزه‌ای که برای از میان بردن موانع این آزادگی می کند، بزرگ‌ترین

و روشن‌ترین نوع اندیشه‌ی او جلوه‌گر است. حافظ می خواهد به آزادگی او و دیگران

صدمه‌ای وارد نشود و چون ریا و تعصب و خودبینی و دورویی و نیرنگ به این آزادگی لطمه

می زند، به مبارزه با آن برمی خیزد و هنر خود را تا حدی وقف آن می کند.

سبک شعر حافظ هر چند از لحاظ تقسیمات کلی باید از خصایص سبک عراقی

برخوردار باشد، اما می توان سبک او را سبک خاص حافظ یا «سبک والا» خواند. در

غزلیات حافظ گذشته از اشارات فراوان به آیات قرآن و احادیث نبوی و روایات و داستان‌های

ملی و اساطیر ایرانی و سامی، بلاغت کلام و هنر تلفیق و ترکیب کلمات و آفرینش‌های هنری

و تصویرهای بی نظیر و صنایع معنوی، خاصه ایجاز و ایهام، شعر حافظ را به عالی‌ترین

مرتبه‌ی خود سوق می‌دهد. انتخاب اوزان متناسب با مفهوم غزل، نمودار ذوق و ملکه‌ی هنر در وجود این شاعر بزرگ است. در میان غزلیات حافظ هرگز با وزنی خشن و سنگین و نامتناسب برخورد نمی‌کنیم. غالباً وزن‌ها نرم است و متناسب و میان آن با معنی و محتوا تناسب کامل وجود دارد. مثلاً آن‌جا که می‌خواهد اظهار شادمانی کند وزن، ضربی و طرب‌انگیز و آن‌جا که غم و اندوه را بیان می‌کند برعکس وزن سنگین و غم‌انگیز است.

ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر
بازاً که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر
از دیده‌گر سرشک چو باران چکد رواست
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر
این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
تا کی می‌صبح و شکر خواب بامداد
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر
دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
اندیشه از محیط فنا نیست هرکه را
بر نقطه‌ی دهان تو باشد مدار عمر
در هر طرف زخیل حوادث کمین‌گهی است
زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر
حافظ سخن بگوی که در صفحه‌ی جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
به مویه‌های غریبانه قصه پردازم

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار
 که از جهان ره و رسم سفر براندازم
 من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب
 مُهمینا به رفیقان خود رسان بازم
 خدای را مددی ای رفیق ره تا من
 به کوی میکده دیگر عَلم برافرازم
 به جز صبا و شمالم نمی‌شناسد کس
 عزیز من که به جز باد نیست دمسازم
 هوای منزل یار آب زندگانی ماست
 صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم
 سرشکم آمد و عیبم بگفت روی به روی
 شکایت از که کنم خانگی است غمازم
 زچنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت
 غلام حافظ خوش لهجه‌ی خوش‌آوازم

صائب تبریزی

در دوره‌ی صفویه شاید هیچ شاعری به اندازه‌ی صائب نتوانسته است در شعر
 مضمون‌آفرینی کند و شیوه‌ای نوچه از جهت محتوا و چه از لحاظ ترکیب کلمات و شکل
 ظاهری شعر و تعبیرات و تشبیهات بیافریند. ازین رو صائب را می‌توان نماینده‌ی واقعی شعر
 دوره‌ی صفویه و سبک هندی دانست.

او هرچند در قالب‌های گونه‌گون شعر می‌سراید اما غزل را بیش از انواع دیگر
 می‌پسندد و مضامین غزلی را با روحیه‌ی خود سازگارتر می‌بیند. با این همه غزل‌های او با
 آنچه حافظ و سعدی گفته‌اند متفاوت است و نسبت به آن‌ها خاصه در مضمون‌آفرینی تازگی
 دارد. در غزل صائب تمام خصوصیات سبک هندی متجلی است، هم خلق مضامین بکر و
 نازک خیالی و ساختن تشبیهات و استعارات و کنایات تازه و تمثیل و ارسال‌المثل و هم
 آوردن الفاظ عامیانه و معمولی و گاه پیش‌پا افتاده، و افکار و اندیشه‌های عامیانه ... آنچه

از لحاظ فکر و مضمون بر شاعران دیگر تا حدی اضافه دارد عرفان و حکمت است، به طوری که در غزل‌های او گاه بعضی ابیات آن، شاهکار ذوق و اندیشه است. گاه ابیات، لطیف و اخلاقی و چنان فریبنده است که غالباً به صورت ضرب‌المثل درمی‌آید.

جان به لب داریم و همچون صبح خندانیم ما
دست و تیغ عشق را زخم نمایانیم ما
می‌توان از شمع ما گل چید در صحرای قدس
زیر گردون چون چراغ زیر دامانیم ما
حاصل ما نیست غیر از خار خارِ جست و جو
گردباد دامن صحرای امکانیم ما
از سیاهی داغ ما هرگز نمی‌آید برون
در سواد آفرینش آب حیوانیم ما
پشت چون آینه بر دیوار حیرت داده‌ایم
واله‌ی خار و گل این باغ و بُستانیم ما
وحشی دارالامان گوشه‌ی تنهایی‌ایم
دشت دشت از سایه‌ی مردم گریزانیم ما
دولت بیدارگرد جلوه‌ی شب‌رنگ ماست
از صفای سینه صبح پاک‌دامانیم ما
از شبیخون خمار صبح‌دم آسوده‌ایم
مستی دنباله‌دار چشم خوبانیم ما
عالمی بی زخم خار از بوی ما آسوده‌اند
در سفال عالم خاکی چو ریحانیم ما
خرقه از ما می‌ستاند نافه‌ی مشکین نَفَس
از هواداران آن زلف پریشانیم ما
صاحب نام‌اند از ما عالم و ما تیره روز
چون نگین در حلقه‌ی گردون‌گردانیم ما

حلقه‌ی چشم غزالان حلقه‌ی زنجیر ماست
دایم از راه نظر در بند و زندانیم ما
گر چراغ بزم عالم نیست صائب کِلک ما
چون ز بخت تیره دایم در شبستانیم ما

چند تک بیت از صائب

دامن هر گل مگیر و گرد هر شمعی مگرد طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش

آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد

نور خورشیدم ز امداد خسیسان فارغم نیستم آتش که هر خاری کند رعنا مرا

نهان از پرده‌های چشم می‌گیریم نه آن شمعم که سازم نقل مجلس گریه‌ی مستانه‌ی خود را

ای گل که موج خنده‌ات از سر گذشته است آماده باش گریه‌ی تلخ گلاب را

به یک کرشمه که در کار آسمان کردی هنوز می‌پرد از شوق چشم کوکب‌ها

خودآزمایی

- ۱- چه عاملی باعث دگرگون شدن احوال مولوی می‌شود؟
- ۲- بعد از شمس تبریزی چه کسانی مرشد و مراد مولوی بودند؟
- ۳- حقیقت از نظر مولوی چیست و وی چگونه بدان می‌رسد؟
- ۴- به‌طور خلاصه بنویسید که مولوی در مثنوی چه می‌خواهد بگوید؟
- ۵- خصوصیات کدام سبک را می‌توان در آثار مولوی دید؟
- ۶- محتوای شعر حافظ از چه مایه‌هایی برخوردار است؟

- ۷- در شعر حافظ محتسب کیست و چرا حافظ با او سر ناسازگاری داشته است؟
- ۸- چرا حافظ می‌خواهد شیراز را رها کند و خود را به دیاری دیگر افکند؟
- ۹- چرا شاه شجاع حافظ را می‌آزارد و او را تکفیر می‌کند؟
- ۱۰- حافظ با چه گروهی به مبارزه برمی‌خیزد؟
- ۱۱- رند از نظر حافظ کیست؟
- ۱۲- چرا سبک شعر حافظ را «سبک والا» خوانده‌ایم؟
- ۱۳- خصایص شعر صائب چیست؟
- ۱۴- چه تازگی‌هایی در شعر صائب می‌توان دید؟
- ۱۵- محتوای غزل صائب غالباً چیست؟
- ۱۶- دو غزل صائب را که خواندید دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید و خصوصیات آن‌ها را تشریح کنید.
- ۱۷- برای آشنایی بیش‌تر با صائب و زندگی و شعر او به مقدمه‌ی دیوان صائب نوشته‌ی امیری فیروزکوهی مراجعه فرمایید.

تحلیل آثار مهم نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه

ب - نثر

در میان آثار منشور فارسی، بعضی دارای ارزش و اعتبار فراوانند و می‌توان آن‌ها را به عنوان بهترین نمونه‌ی نثر فارسی معرفی کرد از این جمله‌اند: تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه و گلستان سعدی.

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی از مهم‌ترین کتب فارسی است و شاهکار نثر مرسل به شمار می‌رود. نویسنده‌ی آن خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر دانشمند و مشهور دربار غزنوی در سال ۳۸۵ در حارث‌آباد بیهق (سبزوار کنونی) متولد می‌شود و در سال ۴۷۰ بدرود حیات می‌گردد. وی بنابر مشهور کتابی بزرگ در شرح تاریخ آل سبکتکین از آغاز دولت آن خاندان تا اوایل سلطنت سلطان ابراهیم بن مسعود می‌نویسد که متأسفانه امروز جز اندکی از آن باقی نمانده است، و آنچه امروز از آن در دست است تاریخ سلطنت سلطان مسعود غزنوی است و به همین سبب عنوان تاریخ مسعودی یافته است. این کتاب به سبب تفصیلی که در آن هست گذشته از تاریخ سلطان مسعود و بعضی مطالب در باب تاریخ خوارزم و زوال دولت آل مأمون به دست سلطان محمود اطلاعات مهم و مفید دیگری نیز در باب تاریخ صفاریان و سامانیان و آل بویه و زیاریان و حتی درباره‌ی اوایل کار سلجوقیان از آن می‌توان به دست آورد که بسیار ارزنده است.

اهمیت این کتاب از دو جهت است یکی از جهت تاریخ‌نگاری و دیگر از لحاظ هنر نویسندگی. از نظر تاریخ‌نگاری این کتاب اهمیت زیاد دارد زیرا مورخ سعی کرده است

تا آن جا که ممکن است حقایق تاریخی را با تخیلات یا تعارفات و دروغ‌گویی‌های بی‌مورد در نیامیزد و تاریخی واقعی و مستند ارائه دهد، و برای رسیدن به این هدف مهم از یک طرف مشاهدات و تجربیات سیاسی و اجتماعی خود را بیان می‌کند و از طرف دیگر بر افراد ثقه و کتاب‌های قابل اعتماد تکیه می‌نماید. او هم دستگاه سلطان محمود را دیده است و هم پس از مرگ او سلطنت کوتاه و بی‌دوام امیر محمد را مشاهده کرده است. او دیده است که چگونه ندیمان و درباریان، امیر محمد را به سلطنت نشاندند و همان کسان وقتی دیدند مسعود به پایتخت می‌آید محمد را گرفتند و او را در قلعه‌ی کوهتیز تگیناباد محبوس کردند. وی اختلافات و دسته‌بندی‌های میان پدربیان^۱ و پسران^۲ را دیده است. و به همه‌ی توطئه‌ها و تفتین‌ها و نابکاری‌ها که در دستگاه مسعود می‌رفته است آگاهی داشته و از همه‌ی آن‌ها درس عبرت گرفته است. او هم شاهد عظمت و قدرت محمود بوده و هم شاهد شکست مسعود در دندانقان، و همه‌ی آنچه را که دیده و لازم می‌دانسته است که بنویسد در کمال امانت و صداقت و صراحت در تاریخ خود آورده است. بیهوده نیست که او را گزارشگر حقیقت نام داده‌اند.

گذشته از این گاه بیهقی برخی وقایع و حوادث را از اشخاصی نقل می‌کند که آن‌ها خود شاهد آن حادثه و واقعه بوده‌اند. ابونصر مشکان صاحب دیوان رسالت محمود و مسعود از جمله‌ی این کسان است و بیهقی بدو اعتماد و اثق دارد و از او اخبار فراوان نقل می‌کند. ابوالفضل بیهقی همواره به دنبال حقایق تاریخی است. او ذهنی جست‌وجوگر و کنج‌کاو دارد، همه‌جا به دنبال اخبار صحیح است. او خود یک‌جا راجع به اخبار مربوط به عهد کودکی امیر مسعود چنین می‌نویسد: «چند نکت دیگر بود سخت دانستنی که آن به‌روزگار کودکی مسعود واقع شده بود. من شمتی از آن شنوده بودم بدان وقت که به نساپور بودم، سعادت خدمت این دولت را دریافته و همیشه می‌خواستم که آن را بشنوم از معتمدی که آن را به رأی‌العین دیده باشد. و این اتفاق نمی‌افتاد. تا چون در این روزگار تاریخ کردن گرفتم، حرصم زیادت شد برحاصل کردن آن. چرا که دیر سال است تا من در این شغلم و

۱ - طرفداران امیر محمد که سلطان محمود وی را به جانشینی خود برگزیده بود.

۲ - هواداران سلطان مسعود که مدعی سلطنت بود و برخلاف وصیت پدر پادشاهی را از دست برادرش

امیر محمد بازگرفت.

می‌اندیشم که چون به روزگار مبارک این پادشاه رسم اگر آن نکته‌ها به دست نیامده باشد غبنی باشد از فایت شدن. اتفاق خوب چنان افتاد در اوایل سنه‌ی خمسین و اربعمائه که خواجه بوسعید عبدالغفار فاخرین شریف، حمیدامیرالمؤمنین، ادام‌الله‌عزه، فضل کرد و مرا در این بیغول‌ی عطلت بازجست و نزدیک من رنجه شد و آنچه در طلب آن بودم مرا عطا داد. پس به خط خویش نبشت و او آن ثقه است که هر چیزی که خرد و فضل وی آن را سبج کرد به هیچ گواه حاجت نیاید که این خواجه ادام‌الله‌نعمته از چهارده سالگی به خدمت این پادشاه پیوست و خدمت وی گرم و سرد بسیار چشید و رنجه‌ها دید.» بیهقی در مورد کتاب‌هایی نیز که از آن‌ها سندی به دست می‌دهد یا نقل قولی می‌کند همین دقت را دارد. بیهوده نیست که شادروان استاد دکتر علی‌اکبر فیاض مصحح تاریخ بیهقی می‌نویسد: «در میان همه‌ی مورخین قدما شاید هیچ‌کس به قدر بیهقی معنی تاریخ را درست نفهمیده و به شرایط و آداب تاریخ‌نویسی استشعار نداشته است.» با این همه تاریخ بیهقی صرفاً یک تاریخ خشک با ذکر وقایع و حوادث نیست بلکه مورخ سعی می‌کند مانند یک شاعر یا نویسنده‌ی بزرگ وقایع را به هم ربط دهد و از حوادث نتیجه‌گیری کند و هدف و اندیشه‌ای در آن قرار دهد، و کتاب را آینه‌ی عبرتی سازد برای خوانندگان و از این جهت تاریخ بیهقی به مرزیک اثر ادبی نزدیک می‌شود و ارزش و اعتبار بیش‌تری می‌یابد.

اما یک نکته‌ی مهم که در کار بیهقی اهمیت فراوان دارد هنر نویسندگی اوست، و همین هنر خاص اوست که تاریخ بیهقی را جزء زیباترین و جذاب‌ترین نثرهای زبان فارسی درآورده است. نثر بیهقی نوعی نثر داستانی است و چون غالباً نویسنده مشاهدات و تجربیات خود را می‌نویسد، و به وصف و تشریح روحیه‌ی افراد و اشخاص می‌پردازد، قدرت او در توصیف افراد و احوال مختلف آنان و تجسم و تصویر اشیا نمودار است. او با کلامی هنرمندانه به توصیف همه چیز می‌پردازد و همه‌ی این توصیفات دقیق و هنرمندانه است. مثلاً قیافه‌ی حسنک را وقتی به دیوان می‌آید بدین‌گونه وصف می‌کند: «حسنک پیدا آمد، بی‌بند، جبه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد، خَلَقِ گونه، و دُرَاعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه‌ی میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می‌بود.» وقتی وزارت بر احمدحسن می‌مندی مقرر می‌شود و درباریان از این امر آگاه می‌گردند بدین صورت توصیف می‌شود: «مقرر گشت همگان را که کار

وزارت قرار گرفت، و هزاره‌ها در دل‌ها افتاد که نه خردمردی بر کار شد، و کسانی که خواهی از ایشان آزاری داشت، نیک بشکوهیدند، و بوسهل زوزنی بادی گرفت که از آن هول‌تر نباشد، و به مردمان می‌نمود که این وزارت بدو می‌دادند نخواست و خواهی را، وی آورده است و کسانی که خرد داشتند دانستند که نه چنان است که او می‌گوید...»

در کلام بیهقی غالباً نوعی رعایت بلاغت از جهات مختلف صورت می‌گیرد و ظاهراً همین رعایت بلاغت واقعی است که کلام او را چنان جذاب و گیرا کرده است. هرچند بنا به قول ملک‌الشعرای بهار در کلام بیهقی «اطناب» وجود دارد اما ظاهراً این اطناب هرگز کلام او را گرفتار تکلف نمی‌کند، اما «ایجاز» در کلام بیهقی جلوه‌ای بارز دارد. مثلاً در وصف شعر ابوحنیفه‌ی اسکافی و تناسب بین لفظ و معنی می‌گوید: «به پایان آمد این قصیده‌ی غراً چون دیبا در او سخنان با معنی دست در گردن یکدیگر زده» و یا جای دیگر وقتی می‌خواهد سیمای کسی را که از مقام عزل شده است توصیف کند می‌گوید: «... او به دیوان رسالت بازنشست ولیکن آب ریخته و باد بنشسته...».

گاه تمثیلات و تعبیرات کلام او را به اوج زیبایی و بلاغت می‌رساند و لطف و زیبایی خاصی بدو می‌بخشد. مانند: «تا آن خداوند (محمود) برفته است این خداوند (مسعود) هیچ نیاسوده است و نمد اسبش خشک نشده است» یا «چون ازین فارغ شدند بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند و حسنک تنها ماند چنان که تنها آمده بود از شکم مادر»، استشهاد به تاریخ و قصه نیز زیبایی و لطف خاصی به نثر او می‌دهد.

یک هنر بزرگ بیهقی کلمه‌آفرینی است که نه تنها گاه بر زیبایی در آهنگ کلام می‌افزاید بلکه معانی و مفاهیم کاملی را القا می‌کند. کلماتی مانند: نرم‌گونه، ابله‌گونه، بی‌گناه‌گونه، فراخ‌مزاج، فراخ‌حوصله، و ترکیباتی مانند: گشاده‌کار، درشت‌سخن، دراز‌آهنگ، تنگ‌زندگانی، و از این قبیل که در تاریخ بیهقی فراوان است. با این همه تقلید از لغات تازی و جمع‌های مکسر عربی و گاه عبارات و جملات عربی هرگز تکلفی در نثر بیهقی وارد نمی‌کند. در نثر بیهقی گاه بنا به اقتضای بلاغت افعال به قرینه حذف می‌شود مانند: «خیمه‌ی مسلمانی ملک است و ستون پادشاه و طناب و میخ‌ها رعیت» و گاه حتی قسمتی از عبارت مانند: «بدین قوم که آنجا رفتند بس قوتی ظاهر نگشت چنان که خداوند را مقرر است که اگر گشته

بودی بنده را به تازگی فرستاده نیامدی». اینک نمونه‌ای از نثر بیهقی :

سیل غزنه

روز شنبه نهم ماه رجب، میان دو نماز، بارانکی خردخرد می‌بارید، چنان که زمین ترگونه می‌کرد و گروهی از گله‌داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدان جا بداشته. هر چه گفتند : از آن جا برخیزید که محال بود برگذر سیل بودن، فرمان نمی‌بردند، تا باران قوی تر شد، کاهل وار برخاستند و خویشان را بر پای آن دیوارها افگندند، که به محلت دیه آهنگران پیوسته و نهفتی جستند و هم خطا بود و بیارامیدند و بر آن جانب رود بسیار استر سلطانی بسته بودند و در میان آن درختان، تا آن دیوارهای آسیا و آخرها کشیده و خریشته زده و ایمن نشسته و آن هم خطا بود که بر رهگذر سیل بودند و پیغمبر ما محمد مصطفی، صلی الله علیه و آله و سلم گفته است : «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْآخِرَسِيِّنِ وَالْأَصْمِيْنَ» و بدین دو گنگ و دو کر، آب و آتش را خواسته است و این پل بامیان، در آن روزگار، بر این جمله نبود، پلی بود قوی، پشتیبان‌های قوی برداشته و پشت آن استوار پوشیده، کوتاه‌گونه و بر پشت آن دو رسته دکان، برابر یکدیگر، چنان که اکنون است و چون از سیل تباہ شد، عبویہی بازرگان، آن مرد پارسای با خیر، رحمة الله علیه، چنین پلی برآورده یک طاق بدین نیکویی و زیبایی و اثر نیکو ماند و از مردم چنین چیزها یادگار ماند. و نماز دیگر را پل آن چنان شد که بر آن جمله یاد نداشتند و بداشت تا از پس نماز خفتن، و پاسی از شب بگذشته، سیلی در رسید که اقرار دادند، پیران کهن، که بر آن جمله یاد ندارند و درخت بسیار از بیخ کنده، می‌آورد و مغافصه در رسید، گله‌داران بجستند و جان را گرفتند و همچنان استرداران، و سیل ؛ گاوان و استران را در ربود و به پل در رسید و گذر تنگ، چون ممکن شدی که آن چندان درخت و چهارپای به یک بار بتوانستی گذشت؟ طاق‌های پل را بگرفت چنان که آب را گذر نبود و به بام افتاد و مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته می‌در رسید و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد چنان که به صرافان رسید و بسیار زیان کرد و بزرگ‌ترین هنر آن بود که پل را با دکان‌ها از جای بکند و آب راه یافت اما بسیار کاروان سرا که بر رسته‌ی وی بود ویران کرد و بازارها همه ناچیز شد و آب تا زیر انبوه زده‌ی قلعت آمد چنان که در قدیم بود پیش از روزگار یعقوب لیث، که این شارستان و قلعت غزنین عمرو

برادر یعقوب آبادان کرد و این حال‌ها استاد محمود و راق سخت نیکو شرح کرده است در تاریخی که کرده است در سنه‌ی خمسین و ثلثمائه...

قابوس‌نامه

قابوس‌نامه از آثار مهم منشور اواخر قرن پنجم و از بهترین نمونه‌های نثر مرسل به‌شمار می‌رود. نویسنده‌ی این کتاب امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس وشمگیر، از امرا و شاهزادگان خاندان زیاری است که در قسمتی از طبرستان و گرگان امارت گونه‌ای داشته است. عنصرالمعالی ظاهراً در سال ۴۷۵ دست به تدوین کتابی به فارسی برای پسرش گیلانشاه می‌زند و گویا قصدش آن بوده است که فرزند را از علوم و فنون و آداب و عادات مختلف که در آن زمان وجود داشته و دانستن آن‌ها را برای فرزند لازم می‌دانسته است آگاه سازد.

نام اصلی کتاب «نصیحت‌نامه» است و قابوس‌نامه اسمی است که بعداً به مناسبت شهرت جدش قابوس بن وشمگیر بر روی آن کتاب گذاشته‌اند. عنصرالمعالی خود در آغاز کتاب سبب تألیف آن را صراحتاً بیان می‌دارد و می‌نویسد: «چنین گوید جمع‌کننده‌ی این کتاب پندها، الامیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، مولی امیر المؤمنین با فرزند خویش گیلانشاه؛ بدان ای پسر، که من پیر شدم و پیری و ضعفی و بی‌نیروی و بی‌توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی بینم که این کتابت را دست چاره‌جویان به ستردن نتواند. پس ای پسر، چون من نام خویش در دایره‌ی گذشتگان یافتم چنان دیدم که پیش از آن که نامه‌ی عزل به من رسد، نامه‌ی دیگر اندر نکوهش روزگار و سازش کار بیش از بهرگی جستن از نیک‌نامی یاد کنم و تو را از آن بهره‌کنم، بر موجب مهر خویش تا پیش از آن که دست زمانه تو را نرم کند، خود به چشم عقل در سخن من نگری و فزونی یابی و نیک‌نامی در دو جهان، و مبادا که دل تو از کار بستن بازماند که آن‌گه از من شرط پدری آمده باشد، اگر تو از گفتار من بهره‌ی نیکی نجویی جویندگان دیگر باشند که شنودن و کار بستن غنیمت دارند.»

کتاب قابوس‌نامه شامل چهل و چهار باب است در انواع فنون و علوم و آیین‌ها و سنت‌های مختلف. تنوع موضوع در این کتاب نشان می‌دهد که دامنه‌ی اطلاع نویسنده از

علوم و فنون تا چه حد بوده است. در این کتاب نه تنها از آیین‌های معمولی زندگی مانند طرز غذا خوردن، مهمانی کردن و مهمان شدن، گرما به رفتن و خفتن و آسودن، جمع مال، خانه خریدن و اسب خریدن سخن رفته است بلکه مسائل عمیق اجتماعی و تربیتی مانند زن خواستن، فرزند پروردن، دوست گزیدن، اندیشه کردن از دشمن، و نیز علوم و فنون مانند فقهی، تجارت، طب، نجوم، شاعری، خنیاگری، کاتبی و حتی وزیری و سپهسالاری و پادشاهی و امثال آن مورد بحث قرار گرفته و هر یک در بابی جداگانه به شرح آمده است.

عنصرالمعالی در این کتاب سعی کرده است تا آنجا که لازم بوده است هر یک از روش‌ها و آیین‌ها را با دیدی عالمانه و انتقادی مورد بحث قرار دهد و زیان و سود هر یک را آن‌طور که درک کرده است و یا تجربیات او مبتنی بر آن‌ها بوده است بیان کند. با این همه در بسیار موارد نه تعصب خشک و سخت‌گیری‌های کوتاه‌فکرانه از خود نشان می‌دهد و نه یکسره همه‌ی آداب و سنت‌ها را خوب و پسندیده می‌پندارد.

شیوه‌ی عنصرالمعالی در این کتاب در هر باب چنان است که ابتدا خطاب به پسر خود، به تعریف یا توصیف موضوع مورد نظر می‌پردازد و در باب آن سخن می‌گوید. سپس برای توضیح بیش‌تر و روشن‌گری مطلب حکایت یا حکایت‌هایی نقل می‌کند. این حکایت‌ها یا از اجداد و پدران خود اوست یا از تاریخ گذشتگان و امیران و پادشاهان و بزرگان پیشین است. در هر حال در سراسر این کتاب خواننده با زندگی عملی و بینشی عمیق مواجه می‌شود و با مردی که در زندگی خود تجربیات فراوان داشته و در مسائل مختلف اجتماعی صاحب رأی و نظر خاص بوده است، آشنا می‌گردد.

نثر قابوس‌نامه نثری است ساده و روان، لغات عربی در آن بسیار اندک است و ظاهراً نویسنده در به کار بردن لغات فارسی تعمدی داشته است. لغات عربی که در این کتاب آمده است غالباً یا لغات معمولی و رایج عربی در زبان فارسی است و یا اصطلاحات علمی و فنی است که در این کتاب بدان‌ها اشاره رفته است مانند مصطلحات فلسفه و نجوم و هندسه و طب و شعر و فقه و امثال آن. مثلاً در این عبارات لغات عربی و اصطلاحات دینی ضرورتاً آمده است: «اگر روایتی شنوی به راویان سخن اندر نگر، سخن مجهول از راوی معروف مشنو، و بر خبر آحاد اعتماد مکن، مگر از راویان معتمد و از خبر متواتر مگریز و مجتهد باش و به تعصب سخن مگویی، و اگر مناظره کنی به خصم نگر. اگر قوت او داری و خواهی

که سخن بسیط گردد ملاحظه کن به مسئله‌ها و اگر نه سخن را موقوف گردان و به یک مثال قناعت کن و به یک حجت طرد و عکس به هم مگوی. نخستین را نگاه دار تا سخن پسین تباه نکند. اگر مناظره فقهی بود آیت را بر خبر مقدم دار و خبر بر قیاس مقدم دار و ممکنات گوی و در مناظره‌ی اصولی موجبات و ناموجبات و ممکنات و ناممکنات به هم عیب بود. جهد کن تا غرض معلوم کنی...»

با این همه نثر عنصرالمعالی نثری ساده است و نویسنده سعی می‌کند تا آن‌جا که ممکن است ضمن جملات کوتاه، لغات و اصطلاحات را به فارسی بیاورد. مثلاً در این حکایت که قریب صد کلمه و حرف است بیش از شش لفظ تازی نیاورده است. «شنیدم که مردی درزی بود و بر در دروازه‌ی شهر دکان داشت و کوزه‌ای از میخی درآویخته بود، و هوس آتش بودی که هر جنازه که از شهر بیرون بردندی وی سنگی در آن کوزه افکندی و هر ماه حساب آن سنگ‌ها بکردی که چند کس را بردند و باز کوزه تهی کردی، و از میخ درآمیختی و سنگ همی افکندی تا ماه دیگر. تا روزگاری برآمد، از قضا درزی بمرد. مردی به طلب درزی آمد، از مرگ درزی خبر نداشت و در دکانش بسته دید. همسایه را پرسید که درزی کجاست؟ همسایه گفت درزی در کوزه افتاد!»

گذشته از آن عنصرالمعالی از آن‌جا که خود شاعر بوده است گاه به مناسبت در میان نثر خود، شعر نیز وارد می‌کند و ازین جهت او را می‌توان از نخستین نویسندگان فارسی زبان دانست که بدین شیوه توجه کرده و اشعار خود را به همراه نثر آورده است. مانند این مثال: «...و به هر گناهی، ای پسر، مردم را مستوجب عقوبت بدان و اگر کسی گناهی کند از خویشان اندر دل عذرگناه او بخواه که او آدمی است و نخستین گناه آدم کرده است چنان که می‌گویم:

گر من روزی ز خدمتت گشتم فرد صد بار دلم از آن پشیمانی خورد
جانا به یکی گناه از بنده مگرد من آدمیم گنه نخست آدم کرد

اینک نمونه‌ای از قابوس‌نامه :

و چنین شنودم که بدان روزگار که متوکل خلیفه بود به بغداد، وی را بنده‌ای فتح نام؛ سخت نجیب و روزبه بود، و همه‌ی هنرها و ادب‌ها آموخته بود و متوکل وی را به فرزندی پذیرفته بود و از فرزند عزیزتر داشتی. این فتح را خواست که شناو کردن بیاموزد. ملاحان

را آوردند و او را اندر دجله شناو می‌آموختند. و این فتح هنوز کودک بود و بر شناو کردن دلیر نگشته بود و اما چنان که عادت کودکان است از خود نمودی که آموختم. یک روز تنها بی‌اوستادان به شناو رفت و اندر آب جست و آب تیز همی آمد، فتح را بگردانید. فتح چون دانست که با آب بسنده نیست خود را با آب گذاشت و همی شد تا از دیدار مردمان ناپدید گشت. چون لختی راه رفته بود به آب، برکنار رود سوراخ‌های آب خورده بود تا به سوراخی برسید آب خورده به روزگار، جهد کرد و دست بزد و خود را اندر آن سوراخ افکند و آن جا بنشست و گفت: «تا خدای تبارک و تعالی چه خواهد؟ بدین وقت باری جان بجهانیدم.» و هفت روز آن جا بماند. اول روز که خیر دادند متوکل را که فتح در آب جست و غرقه شد، از تخت فرود آمد و در خاک نشست و ملاحان را بخواند و گفت: «هر که فتح را مرده بیابد و بیارد هزار دینارش بدهم.» و سوگند یاد کرد که: تا آن وقت که وی را بدان حال که یابند، نیارند و نبینمش، طعام نخورم. ملاحان در دجله اوفتادند، و غوطه همی خوردند و هر جای طلب همی کردند. تا سر هفت روز به اتفاق، ملاحی بدین سوراخ رسید. فتح را دید شاد گشت و گفت: «همین جا بنشین تا سُماری اَرم» و پیش متوکل آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین اگر فتح را زنده بیارم، مرا چه عطابخشی؟» گفت: «پنج هزار دینار بدهم». ملاح گفت: «یافتمش زنده» با سُماری ببردند و وی را بیاوردند. متوکل آنچه ملاحان را پذیرفته بود در وقت بفرمود دادن؛ و وزیر را بفرمود که در خزینه‌رو و از هر چه در خزینه‌ی من چیزی است یک نیمه به درویشان ده. آن گه گفت: «نان و طعام آورید که وی گرسنه‌ی هفت روزه است». فتح گفت: «یا امیرالمؤمنین من سیرم». متوکل گفت: «مگر از آب دجله سیری؟» فتح گفت: «نه، من این هفت روز گرسنه نبودم که هر روز بیست تا نان بر طبقی نهاده، بر روی آب فرود آمدی و من جهد کردم، دو سه نان بگرفتمی؛ و زندگانی من از آن نان بود و بر هر نانی نبشته بود: محمدبن‌الحسین‌الاسکاف.» متوکل فرمود که در شهر منادی کنید که آن مرد که نان در دجله می‌افکند کیست؟ بیابند و بگویند که امیرالمؤمنین با او نیکویی خواهد کردن. روز دیگر مردی بیامد و گفت: «منم آن کس» متوکل گفت: «به چه نشان؟» مرد گفت: «بدان نشان که نام من بر روی هر نانی نبشته بود: محمدبن‌الحسین‌الاسکاف»

گفتند او را : «این نشان درست آمد اما چند گاه است تا تو این نان در آب می افکنی؟» مرد گفت : «یک سال است» گفت : «غرض تو از این چه بوده است؟» گفت : «شنوده بودم که نیکی کن و به رودانداز که روزی بردهد. به دست من نیکی دیگر نبود. آنچه توانستم کردن همی کردم تا خود چه بردهد؟» متوکل گفت : «آنچه شنیدی کردی و بدانچه کردی ثمرت یافتی.» وی را بر در بغداد پنج دینه داد. مرد بر سرملک رفت و محتشم گشت و هنوز فرزند زادگان آن مرد مانده اند در بغداد...

«پس تا بتوانی کردن از نیکی میاسای و خویشان را به نیکویی و نیکوکاری بر مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده باش. به زبان دیگر مگوی و به دل دیگر مباش تا گندم نمای جو فروش نباشد...»

گلستان سعدی

سعدی خداوندگار سخن فارسی، گلستان را در سال ۶۵۶ هجری در پایان مسافرت‌های طولانی و پس از کسب تجربیات فراوان فراهم می‌آورد تا هم نقشی از خود به جای گذارد که :

غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقایمی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند بر کار درویشان دعایمی

و هم خلق را نصیحتی کند و لب از گفتار باز دارد که :

مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم
وی با چنین هدفی گلستان را آغاز می‌کند و کلمه‌ای چند به طریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و سیر ملوک ماضی در این کتاب درج می‌نماید. بنابراین هدف سعدی در واقع هدفی است تربیتی و اخلاقی. او می‌خواهد آنچه را که از نظر اخلاق - اخلاقی که مبنای آن بر دین استوار است - خوب و پسندیده و اصیل است در لباس نصیحت بیان کند و دیگران را در آنچه خود می‌اندیشد و می‌پسندد سهیم سازد. ازین رو طبقات مختلف اجتماعی از لحاظ روحیات و اخلاق و طرز عمل و زندگی را مورد بررسی قرار می‌دهد و به تحلیل اجتماعی و بررسی احوال مردم روزگار خویش می‌پردازد.

سعدی همه‌ی طبقات را اعم از پادشاه، درویش، صوفی، فقیه، قاضی، زاهد و نیز

انواع مردم مانند درست کار، ریاکار، قناعت پیشه، طماع، شهرت طلب، پرگو، عاشق پیشه و نیز پیر و جوان، زن و مرد، خردمند و نادان، ظالم و عدالت پیشه، همه را توصیف می کند و از نظرگاه اخلاقی و دینی به نصیحت و ارشاد آنان می پردازد، یک جا پادشاهان را به عدالت گستری می خواند و در جای دیگر بر درویشان روزگار خود طعنه می زند که سنت درویشی را رها کرده و جز پرخوری و شکمبارگی هنری ندارند و به بهانه‌ی درویشی به بیکارگی و تنبلی و اشاعه‌ی فقر می پردازند و آن‌ها را به صبر و تحمل و بی طمعی اندرز می دهد. یک جا از عشق و جوانی سخن می گوید و جای دیگر از قناعت و خاموشی که از سنت‌های تربیتی عصر بوده است سخن به میان می آورد. هم از بهار جوانی و عشق و شاهد و شراب دم می زند، و هم از خار و خزان و ضعف و پیری و درد و رنجوری.

یک جا وزیر غافل‌ی هست که خانه‌ی رعیت خراب می کند تا خزینه‌ی سلطان آباد شود، جای دیگر پادشاه عاقلی هست که کودک دهقان را می بخشد و دل به مرگ می سپارد و می گوید: «هلاک من اولی تر که خون بی گناهی ریختن» یک جا بازرگانی هست که صد و پنجاه شتر بار دارد و چهل بنده‌ی خدمتکار با این همه در سر پیری هوس جهانگردی در سر دارد، و در جای دیگر درویشی هست که به غاری در نشسته و در به روی از جهانیان بسته و هیچ به اهل جهان التفات ندارد... در هر حال در گلستان از همه کس و همه چیز سخن می رود. گلستان تصویری است از دنیایی رنگارنگ، دنیایی واقعی با همه‌ی خوبی‌ها و بدی‌ها و با همه‌ی زیبایی‌ها و زشتی‌هایش. بیهوده نیست که این اثر جاوید را توصیف‌گر دنیای واقعی سعدی دانسته‌اند، دنیایی آن چنانکه هست نه آن چنان که باید باشد.

گلستان هشت باب دارد: در سیرت پادشاهان، در اخلاق درویشان، در فضیلت قناعت، در فواید خاموشی، در عشق و جوانی، در ضعف و پیری، در تأثیر تربیت و در آداب معاشرت، و هر یک از این ابواب سرشار است از نکات مهم اخلاقی و اجتماعی.

اما اهمیت گلستان گذشته از محتوای آن در هنر نویسندگی سعدی نیز هست، و سعدی خود بدین نکته واقف بوده است و صراحتاً می گوید که کلامش متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت افزایش دهد. البته آنچه سعدی در این باره می گوید ادعا نیست بلکه حقیقتی است روشن. او در اثر فارسی نوعی تحول ایجاد می کند و به کلی بر نثر مصنوع و متکلف معاصران خود خط بطلان می کشد. با این همه نثر سعدی - مانند معاصرانش - هم سجع دارد

و هم تمثیل و استشهاد، هم از آیات قرآنی و اخبار و احادیث استفاده می‌کند و هم از تمثیلات تاریخی، هم لغات عربی و عبارات عربی دارد و هم شعر عربی و شعر فارسی. این است که از یک طرف رنگ کلام خواجه عبدالله انصاری را می‌گیرد و از طرف دیگر مقامات حمیدی و کلیله و دمنه را فرا یاد می‌آورد. با این همه نثری است ابتکاری و هنرمندانه، و ترکیبی است نو میان نثر مصنوع و نثر مرسل و پیوندی است زیبا میان آن دو سبک.

هنر بزرگ سعدی در گلستان کاربرد کلمه است. هر واژه در کلام سعدی جای خاص و معینی دارد به طوری که اگر آن را از جای خاص خود برداریم، نظم و تناسب و ناچار زیبایی و لطف کلام از میان می‌رود. بیهوده نیست که ملک الشعرا ی بهار در مورد نثر سعدی می‌گوید:

«اغلب عبارات سعدی در یک حکایت به صورت مصراع‌های مختلف در می‌آید».

وی این امر را یکی از رموز نثر گلستان می‌داند که مقلدین سعدی آن را درک نکرده‌اند. مثلاً در این حکایت وقتی می‌گوید: «شبی یاد دارم که یاری عزیز از در درآمد، چنان بیخود از جای برجستم که چراغم به آستین کشته شد» با تغییر دادن هر کلمه از جای خود صدمه‌ای به آهنگ و لطف کلام سعدی وارد کرده‌ایم و رمز کلام سعدی را از میان برده‌ایم. یا در این حکایت که کلمات بنا به اقتضای آهنگ کلام در جای خاصی قرار گرفته و بر زیبایی کلام افزوده‌اند: «با طایفه‌ی بزرگان به کشتی در نشسته بودم، زورقی در پی ما غرق شد. یکی از بزرگان گفت ملاح را که بگیر این هر دوان را که به هر یکی پنجاه دینار دهم...»

نکته‌ی دیگر که در گلستان به نظر می‌رسد ایجاز است. توجه سعدی به ایجاز کلام نوعی سنت‌شکنی است. زیرا نثر فنی و مصنوع روزگار او معمولاً از ایجاز پرهیز داشته است و نویسندگان برای توصیف یک صحنه یا بیان یک مطلب، کلمات مترادف و پی‌درپی به کار می‌برده‌اند؛ در صورتی که نثر سعدی چنین نیست به طوری که می‌بینیم وی در انتخاب کلمات دقت فراوان دارد و هیچ عبارت و کلمه‌ای که در کلام زاید باشد نمی‌آورد. گاه سعدی با چند کلمه حکایت بسیار زیبایی را بیان می‌کند و نکته‌ای ارزنده در آن جای می‌دهد. مثلاً در این حکایت: «بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد، پسر را گفت: نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر فرمان تو راست، نگویم ولیکن خواهیم که مرا بر فایده‌ی آن مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دو

نشود، یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه» یا در این حکایت که سعدی آن را فقط با چند کلمه و عبارت کوتاه بیان می‌کند: «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی بر او بگذشت. گفت تو را مشاھرہ چند است؟ گفت هیچ، گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت از بهر خدا می‌خوانم، گفت: از بهر خدا مخوان...»

گاه سعدی مضمونی شاعرانه را در جامه‌ی حکایت بیان می‌کند که بسیار زیبا و کشنده است. مانند این حکایت: «یاد دارم در ایام پیشین که من و دوستی چون دو بادام مغز در پوستی، صحبت داشتیم. ناگاه اتفاق مغیب افتاد. پس از مدتی که باز آمد عتاب آغاز کرد که در این مدت، قاصدی نفرستادی، گفتم: دریغ آمدم که دیده‌ی قاصد به جمال تو روشن گردد و من محروم...»

در گلستان گاه افراد و اشخاص مطابق حالات و روحیات و شخصیت خود یعنی اقتضای حال و مقام سخن می‌گویند که خواننده به حیرت می‌افتد و از خود می‌پرسد آیا سعدی اصول فنی در داستان‌نویسی نو را از روی ذوق خود بهتر از داستان‌نویسان امروزی به کار نبرده است؟!

خودآزمایی

- ۱- تاریخ بیهقی از لحاظ تاریخی چه اهمیتی دارد؟
- ۲- نثر بیهقی چه خصوصیتی دارد؟
- ۳- هنر نویسندگی بیهقی در چیست؟
- ۴- حکایت سیل غزنه را بخوانید و خصایص نثر بیهقی را در این حکایت نشان دهید.
- ۵- نثر بیهقی را با نثر قابوس‌نامه مقایسه کنید.
- ۶- خصوصیات نثر قابوس‌نامه را از نمونه‌هایی که خواندید، استخراج کنید.
- ۷- هدف سعدی از نوشتن گلستان چه بوده است؟
- ۸- آیا گلستان دنیای واقعی سعدی است؟
- ۹- گلستان چند باب است و هر بابی اختصاص به چه موضوعی دارد؟
- ۱۰- بلاغت گلستان مربوط به رعایت چه نکاتی است؟

- ۱۱- چه تفاوت‌هایی بین نثر گلستان و نثر مصنوع وجود دارد؟
- ۱۲- ایجاز یکی از خصایص نثر سعدی است. چند جمله به عنوان نمونه ذکر کنید.
- ۱۳- غیر از ایجاز چه خصوصیات دیگری از لحاظ هنری می‌توانیم در گلستان ببینیم؟
- ۱۴- باب اول گلستان را دقیقاً مطالعه کنید و آن را از جهت هنر نویسندگی نقد و تحلیل کنید.

مناجات و ختم کتاب

الحی

ای نزدیک تر به ما از ما.

و مهربان تر به ما از ما گرفتار آن دردمند که تو داری آن، تو آئی که خود کنستی و چنان که خود کنستی آئی.

الحی

عاجز و سرگردانم از آنچه دانم و از چه و از چه و از چه و از چه چون تو ایستادم زانستم و چون

دانستم تو ایستادم من کی ام که تو را خواهم چون ایستادم خویش آگاهم.

الحی

به حسرت آن نامر که تو خوانی و به حسرت آن جنت که تو چشائی و در باب مرا که می توانی.

الحی

بنده را از دست آفت نگاه دار. از دوسب نامی شیطان و از بهای نفسانی و از غرور

نادانی.

خواججه امجدیه آصفی



منابع برای مطالعات بیش‌تر

۱- درباره‌ی نقد و نقد ادبی

- پیش درآمدی بر نظریه‌ی ادبی، تری ایگلتون، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، مرکز نشر ۱۳۶۸.
- راهنمای رویکرد نقد ادبی، ویلوز الگورین و ...، ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، ناشر انتشارات اطلاعات تهران سال ۱۳۷۰.
- ساختار تأویل متن (دوجلد) بابک احمدی.
- شعر العجم، شبلی نعمانی یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمه‌ی فخر گیلانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران جاویدان، ۱۳۵۶.
- شیوه‌های نقد ادبی، دیوید دیچز ترجمه‌ی دکتر غلامحسین یوسفی، علمی، تهران ۱۳۶۶.
- صور خیال، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران ۱۳۶۶ (چاپ سوم).
- موسیقی شعر، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران.
- نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دو جلدی، انتشارات امیرکبیر.
- نظریه‌ی ادبیات، رنه‌ولک، آوستن وارن، ترجمه‌ی ضیاء موحد، پرویز مهاجر، تهران ۱۳۷۳، انتشارات علمی و فرهنگی، اندیشه‌های عصر نو.

۲- درباره‌ی شناخت نثر و شعر در ایران و سبک و سبک‌شناسی

- بیدل و سهراب و سبک هندی، حسن حسینی، تهران، سروش ۱۳۶۷.
- تحوّل شعر فارسی، زین‌العابدین مؤتمن، تهران، طهوری، چاپ دوم ۱۳۵۲.
- سبک خراسانی و شعر فارسی، دکتر محمدجعفر محجوب، تهران، فردوس.
- سبک‌شناسی، ملک‌الشعراى بهار، سه‌جلدی، امیرکبیر.
- شعر نو از آغاز تا امروز، محمدحقوقی، ناشر یوشیج، ۱۳۶۹.
- صائب و سبک هندی، محمدرسول دریاگشت، تهران، قطره، ۱۳۷۱.
- فن نثر در ادب فارسی، دکتر حسین خطیبی، تهران، زوآر، ۱۳۶۶.

— مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۷.

۳— درباره‌ی نقد ادبی در یونان و اروپا

- داستان و نقد داستان گزیده، ترجمه‌ی احمد گلشیری، تهران، نشر نی ۱۳۶۸.
- درباره‌ی رمان و داستان کوتاه، سامرست موام، ترجمه‌ی کاوه‌ی دهگان، تهران، کتاب‌های جیبی ۱۳۵۲.
- رمان به روایت رمان‌نویسان، ترجمه‌ی دکتر علی‌محمد حق‌شناس، مرکز نشر، چاپ اول ۱۳۶۸.
- سیری در ادبیات غرب، جی. بی. پرستلی، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، جیبی، تهران ۱۳۵۶.

۴— درباره‌ی نمونه‌های نقد ادبی

- از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، دو جلدی، تهران، کتاب‌های جیبی ۱۳۵۰.
- با کاروان حله، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، آریا، ۱۳۴۳.
- پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ناشر سخن، ۱۳۷۲.
- جام جهان‌بین، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، توس، ۱۳۵۵.
- چشمه‌ی روشن، دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳ چاپ پنجم.
- دیداری با اهل قلم، دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳ چاپ چهارم.
- رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، دکتر تقی‌پور نامداریان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- سرّ نی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ۲ جلدی، علمی، تهران ۱۳۶۴.
- سیری در شعر فارسی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، نوین، جلد اول ۱۳۶۳.
- شکوه شمس، آن‌ماری شیمیل، ترجمه‌ی حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- نوشته‌های بی‌سرنوشت، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، جاویدان، ۱۳۵۶.

